«بسمه تعالی شانه العزیز»

فایل صوتی شماره 37

سخنرانی آیت الله ضیاءآبادی

سوره مبارکه انعام آیات (104 و 105)

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

اتَّبِعْ ما أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

«اَلحَمدُللهِ رَبِّ اَلعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِدَنا وَ نَبیِنا وَ حَبیبِ اَلهِنا اباالقاسمِ مُحَمَد، صَلی اللهُ علیهِ وعَلی الهِ اَلطاهرین سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّه الاعظممَوْلَانَا الحُجَّةَ بنِ الحَسَن عجل الله تعالي فرجه الشريف وَ لَعنَة اللهِ عَلَی أعدائِهِم أجمَعينِ إلی قيامِ يَومِ الدّين.»

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَث ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ »

اعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم

 «وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اتَّبِعْ ما أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکينَ»[[1]](#footnote-1)

آیه صد و پنج از سوره انعام، ترجمه­ي آیه « وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ »[[2]](#footnote-2) ما اینگونه تصریف آیات می‌کنیم که سرانجام گروهی بگویند فراگرفته‌ای و برای مردم آگاه تبیین حقّ کنی، کلمه کذلک اینچنین شاید اشاره‌است به همان آیات گذشته که در مقام اقامه ادلّه توحید بود و صفات کمال حق که ما اون ذات اقدس غایب از ابصار و غایب از عالم حسّ و محسوسات را در آینه وجود کائنات ارائه می‌کنیم. ذات اقدس او از عالم حس و ادراکات حسّی غایب است؛ طبق همون توضیحی که هفته پیش عرض شد، کمال او در همین‌است که محسوس‌نباشد و چهره او و جمال او درآینه موجودات که مصنوعات اوست مشهود‌ است. با ارائه زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان، ابعاد و مدارات‌ستارگان با نظم و حساب ‌دقیق، ریزش باران، رویش گیاهان، انعقاد نطفه انسان در اصلاب پدران و تکامل او در ارحام مادران و سایر مظاهر خلقت و حکمت، همه اینها دلیل روشن بر علم و قدرت و حکمت مدبّر حکیم‌است. ما به این کیفیت تصریف آیات می‌کنیم. آیات؛ جمع آیت یعنی نشانه‌ها دیگه، همه اینها نشانه‌های علم او و قدرت‌او و حکمت اوست و هم نشانه‌های صدق ادّعای نبوّت آورنده قرآن، هم ‌نشان علم و قدرت گوینده­ي قرآن و هم صدق ادّعای نبوّت برای آورنده قرآن، تصریف می‌کنیم این آیات را ما تصریف می‌کنیم، تصریف یعنی دگرگون کردن و مطلبی را به اشکال مختلف و صورت‌های گوناگون بیان‌کردن. این تصریف به این معناست. از جمله علوم ادبی عربی، یکی علم تصریف‌است؛ یعنی یک کلمه‌ای را می‌گیرد و به صیغ مختلف در می‌آورد. کلمه ضرب مثلاً، گرفته می‌شود به صورت ماضی و مستقبل و اسم فاعل و اسم مفعول و امرونهی و جحد و نفی و استفهام درآورده می‌شود.

همان یک مادّه است کلمه ضَرب، «ضاد» و «را» و «با» امّا به صور مختلف در می‌آد، مي شه ضَرَبَ، می شود يَضرِبُ، مي شود ضارب، می‌شود یَضرِبوا، می‌شود اِضرِب، لِیضرِب، لایَضرِب، لَم یَضرِب، هَل یَضرِب، همه اینها مشتقاتی‌است که تصریف می‌شود همان کلمه ضَرب، تصریف می‌شود، یعنی به صور گوناگون. در عالم تکوین هم تصریفه خاک را بر می‌دارد، مادّه واحده‌ای است او را تبدیل می‌کند، به این همه اشکال مختلف که در عالم می‌بینیم خاک‌است و همان آب‌است،

 «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»[[3]](#footnote-3)

آنچه که موجودات زنده در عالم هست از همین آب متشکّل شده، از همین خاک بوجود آمده، این همه نباتات، این همه حیوانات، انسانها، هرچه که‌هست.

«مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فيها نُعيدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْري»[[4]](#footnote-4)

 این تصریف است یعنی خاک را بر می‌دارد، دگرگون می‌کند، به اشکال مختلف و صور گوناگون در می‌آورد .در عالم تدوین به همین کیفیت‌است. الفبا همین الف، با، دال، جیم اینها ترکیب می‌شود بصورت قرآن، جمله‌بندی‌ها می‌شود؛ جملاتی‌که عاجز است جن و بشر از آوردن نظیرآنها را، تصریفه، یعنی حروف را که در دست همه ماست، این را بر می‌دارد ترکیب‌ می‌کند به صور مختلف در می‌آورد به حد اعجازش می‌آورد و همینطور دعوت حق، مطلب واحدیه، این را تصریف می‌کند؛ یعنی به انحاء گوناگون دعوت می‌کند. دعوت با برهان، با برهان دعوت می‌کند، با استدلال دعوت می‌کند، با موعظه دعوت می‌کند، با مثل‌زدن ، با قصه‌گفتن، با بیان مطالب اخلاقی‌کردن، همه­ي اینها تصریفه، یعنی دعوت حقّ را به اشکال مختلف

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[[5]](#footnote-5)

براه حقّ دعوت کن، با بیانات مختلف، با انسانهای متفکّر، با فکر و حکمت صحبت کن. آن کسانی که ابزار کارشان عقل‌است، برهان و استدلال است، با اون‌ها با برهام و منطق و استدلال صحبت‌کن، کسانی‌که متوسط الحالند، اينها را با موعظه و پند و اندرز به راه بیاور، کسانی‌که اهل جدل هستند با آنها با جدال احسن مبارزه‌کن و «جادِلهم بالّتی هی احسن»[[6]](#footnote-6)

اینها تصریف‌است یعنی قدرت بر ایجاد انحاء سخن؛ این تصریف‌است قدرتی‌دارد که انحاء سخن و کلمات گوناگون، قالب قرار می‌ده برای معانی گوناگون، قدرتی‌است خدا داده‌است به نبی‌اکرم که تصریف می‌کند؛ یعنی مطلب حقّ را به صور مختلف بیان می‌کند و دعوت می‌کند. مولی المتّقین (علیه‌السلام) فرمود: «اِنّا لِاُمَراءُ الکَلام»

 ما فرماندهان سخن هستیم «اِنّا لِاُمَراءُ الکَلام» این قدرت به ما داده شده، ما حاکم بر سخنيم، سخن را ما زمامش و بدست داریم، ما به هر سمتی می‌خواهیم می‌کشیم، ما اسیر سخن نیستیم بلکه سخن و کلام، اسیر ماست، ما امیر بر کلام هستیم.

«إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ.»[[7]](#footnote-7)

 ریشه کلام که همان معانی‌است او در عمق جان ما استوار است و شاخه‌های کلام، که همان الفاظست، بر ما گسترده‌است، معانی ریشه‌اش پیش‌ماست، ما هستیم معانی عالیه را درک می‌کنیم که دیگران، از درک آنها عاجزند. ما هستیم سخن را آنچنان که می‌خواهیم می‌پروانیم که فُصحا و بُلغای عالم از قدرت بر این کار عاجزند به قول شبلی شمیّل که دانشمند مادّی‌است؛ ایمان هم به دینی ندارد ولی او در مقابل کلام حکیمانه رسول‌اکرم(ص) خاضع‌است. او می‌گوید:

 وَ اِنّی وَ ان اکُ قد کَفَرتُ به دینِهِ هَل اکفُرَنَ بِمُحکَمِ الایاتِ [[8]](#footnote-8)

درست است من دین او را قبول نکرده‌ام متدین به دین او نیستم امّا در عین حال نمی‌توانم در مقابل آن حکمت عالیه او و در مقابل فصاحت عجیب او خاضع نباشم.

اِنّی وَاِن اَکُ قَد کَفَرتُ بِه دینِه هَل اکفُرَنَّ بِمُحکَمِ الایاتِ[[9]](#footnote-9)

 من هرچند به دين او كافر شدم .ولي آيا به آيات محكم كتاب او هم مي توانم كافر شوم؟

 نِعم المُدبّر وَ الحَکیم وَ اِنّهُ رب الفصاحه الَمُصطفَي االكَلَماتِ [[10]](#footnote-10)

چه نيكو مدبّر و حكيمي است ! او صاحب فصاحت و كلمات برگزيده است.

 خوب حکیمی‌است خوب مدبری‌است ولو بعنوان نبی او را نشناسم ولی من او را حکیمی عجیب می‌بینم او را فصیح و بلیغی قوی می‌بینم

نِعمَ المُدَبِّروَالحَکیم وَ اِنَّه رَبُّ الفَصاحِهِ ...[[11]](#footnote-11)

او خدای سخن هست او آفریدگار فصاحت و بلاغت است،

« اِنّا لِاُمَراءُ الکَلام »[[12]](#footnote-12)

 ما امیر بر کلام هستیم مانند کسی‌که مرکبش سوار بر مرکبی شده و زمام مرکب به دست اوست به هر سمتی که می‌خواهد می‌کشد ما چنین هستیم سوار بر مرکب کلامیم و امیر بر کلاميم، هم معانی درپیش ماست و هم الفاظ؛ این تصریف به این معناست، یعنی قدرت بر ایجاد انحاء. سخن هم بتواند معانی عالیه را درک کند هم بتواند آن معانی را در قالب الفاظ بریزد به صور مختلف تحویل بدهد این قدرتی است .

«نٌصَّرِف الایت»[[13]](#footnote-13)

این تصریف و قدرت بر ایجاد انحاء سخن در مقابل دو گروه که قرار بگیره دو گروه مختلف دو اثر متضاد دارد وقتی این قدرت عرضه بشود به اشخاص پاک‌دل، ابوذر صفت‌ها باشند حنیفند، حقیقت‌خواهند، حقیقت‌جو هستند، دنبال حق می‌گردند، جمال حق را ببینند، خاضع می‌شوند، اگر آنها مواجهه شدند با این قدرت، دیدند که یک فردی اینچنین تصریف دارد، تصریف آیات دارد قدرت بر ایجاد انحاء سخن دارد وقتی درک می‌کند معانی عالی عرشی را که متفکرین داشمندان عالم در مقابل درک او به زانو در می‌آیند انگشت حیرت به دندان می‌گزند وقتی آن مطالب عالیه را تنزل می‌دهد در قالب الفاظ می‌ریزد. فصحا و بلغای عالم در مقابل سخن او مات و مبهوت متحیّرند وقتی که ببینند این مطلب را چه می‌گیند؟ می‌گویند این فرد، یک فرد بشر عادی نیست. بشر عادی نمی‌تواند اینچنین هم در درک، در اعلی درجه رفعت و در لفظ در اعلی درجه فصاحت، اون هم از فرد امّی؛ یعنی یک فردی که از مادر که متولّد شده به همان بساطت باقی ‌است هیچ نقش و نگاری از عالم به آدم نگرفته. در تمام مدّت عمرش، یک کتاب بدست نداشته، یک قلم به دست نگرفته، امّیه، در عین حال احاطه دارد بر همه معانی عالیه از عرش تا فرش و هم احاطه دارد بر ایجاد انحاء سخن که دانشمندان و متفکّرین، هم از درکش عاجزند و هم از تلفّظ آن کلمات، خب خواهند گفت این از کجاست؟خواهند گفت هیچ راهی ندارد جز اینکه از عالم غیب و نهان به او مدد می‌رسد.

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَی وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى اِن هُوَ الاَوحیّ یوحی »[[14]](#footnote-14)

جز اینکه از عالم غیب و نهان عالم به او مدد می‌رسد و ارتباط با اقیانوس مَوّاج بیکران علم دارد و از آنجا سرایز می‌شود به قلب او و بر زبان او جاری می‌شود هیچ راهی ندارد توجیه‌بردار نیست.

«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[[15]](#footnote-15)

 این تصدیق انسانهای حنیفه پاک‌دلند

در دل هر امتی کز حق مز‌ست روی و آواز پیامبر معجزه‌است

 رابطه حق با فطرت صاف و قلب سلیم رابطه فطريه، یک جذبه و کشش طبیعی و واقعی‌است یعنی یک انسان سلیم الفطره و سلیم الوجدان و سلیم القلب وقتی مواجه شد با چهره حق و گوشش شنید آواز حق را بی‌درنگ سر فرود می‌آورد تسلیم می‌شود هیچ نیازی هم به شق‌القمر ندارد، نیازی هم به صحبت سوسمار و تسبیح سنگریزه ندارد چهره نورانی پیغمبر را با اون گفتار عالی عرشی اوبهترین :شاهد برصدق ادعای او می­بیند نیازی به ماه و خورشید و سنگ و سوسمار ندارد.

 در دل هر امتی کز حق مزاست روی و آواز پیمبر معجز است.

 چون پیمبر از برون بانگی زند جان امت در درون سجده کند

زانکه جنس بانک او را در جهان ازکسی نشنیده باشد گوش جان

 چون این حقیقت ها هست دنبال جمال حق می گرده به محض اینکه دید او رابطه فطرتش با اون جمال حقیقت مواجه می شود می­پذیرد. تصدیق می کند می گه درسته؛ اشهد انَّک رسول الله اما اون کسی که ناپاک دل است لجوجه ، معانده اصلا نمی خواد تن زیر بار حق بدهد دنبال دنیا داری است می بیند اگر حق را تصدیق کند محدودیت در مطامع شهویش پیدا می شود نمی خواد تن زیر بار بده می خواد لجاجت کند او از طرفی می بیند این جمال جمال حقّه، از طرفی می بیند این کمال و این قدرت بر ایجاد انحاء سخن عادی نیست و در عین حال نمی‌خواهد تصدیق‌کند در مقابل خواهد گفت که «دَرَستَ» به فرموده قرآن

« ِلِيَقُولُوا دَرَسْتَ کذلک نُصرِّفُ الایت »[[16]](#footnote-16)

 ما اینچنین قدرت بر ایجاد انحاء سخن را داریم به تو می‌دهیم ولی در عین حال گروهی در مقابل این حرف ِ

« لِيَقُولُوا دَرَسْتَ»[[17]](#footnote-17) می‌گویند درس خوانده‌ای، می‌بینند که اینچنین کلام عجیبی تحویل می‌دهد هم از جهت معنا ، هم از جهت الفاظ می‌گند آموزش دیده، چون ما در جریان عادی همینه، اگر ببینیم یک فردی یک کاری را با مهارت انجام می‌دهد و با استادی انجام می‌دهد ورزیده‌ی کاره، می‌فهمیم که این آموزش دیده می‌گیم این کلاس دیده، این تمرین کرده و این بار اولش نیست، اگر بار اولش بود اینجور نمی‌شد، این ورزیده­ی ‌کاره، خب معلوم است، آموزش دیده، درس خوانده، کلاس دیده، اونهام دیدند این فردی که دارد اینچنین ارائه می‌کند قدرت بر درک را، قدرت بر کلام را گفتند که این آموزش دیده، (دَرَستَ )خب خودشان چون نمی‌خواستند تن زیر بار بدهند می‌گفتند این حرف را ولو باورشان نمی‌شد.

«وجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»[[18]](#footnote-18)

در عین حالی که فطرتاً می‌فهمیدند این حق‌است، این درس خواندن نیست ولی در عین حال نمی‌خواستند قبول کنند برای این‌که ذهن عوام مردم را خراب‌کنند فکر را مشوش کنند، خاک تو چشمشان بپاشند، آنها را تحریک کنند، بر علیه او می‌گفتند درس خوانده‌است، آموزش دیده، اینجور نیست که حالا وحی برش نازل بشود. اکثریت مردم که عوام هستند اهل تحقیق نیستند، اینها دهانشان، گوش‌شان، به دهان آن‌هاست که ملاءاند؛ ملاء یعنی چشم پُرکن‌ها، ثروتمندها، زورمندها، در مکّه ابوجهل، ابوسفیان و ولید اینها ثروتمند و قدرتمند بودند. قهراً عوام مردم هم گوش‌شان به حرف آنها بود. آنها گفتند: درس خوانده، آموزش دیده، اینها هم قبول کردند. دیگر تحقیق نکردند، آخر مگر کجا درس خوانده، سرزمین حجاز که جای درس نبود، تعیلم و تعلّمی در کار نبود، زمان جاهلیت اسمش پیداست، جهل و نادانی بود، مرکز تعلیم و تعملّی آنجا نبود و او هم که از اوّل طفولیت توی همین بیابان زندگی کرده، تو همین مردم بوده، یک کتاب هم بدست نگرفته، یک قلم هم بدست نگرفته، چطور؟ کجا درس خوانده؟ چطور شده! اهل تحقیق نبودند همین که اونا می‌گفتند «دَرَست» آموزش دیده اینها هم گفتند بله آموزش دیده این کتاب وحی نیست «یقولوا دَرَست»[[19]](#footnote-19) خب این ناچار حرف مردمی که حقیقت‌خواه نباشد همین خواهد بود و اکثریّت مردم هم که تابع همین حرف هستند و لذا قرآن فرمود: که عجیبه

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ»[[20]](#footnote-20)

ما تورا جوری قرار دادیم که اصلاً نه کتابی خوانده باشی و نه خطی نوشته باشی، در عین حال این مردم

 «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا»[[21]](#footnote-21)

 گفتند اینها افسانه‌های گذشتگان هست که این نوشته

« اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلً» [[22]](#footnote-22)

هی صبح و شام به ایشان املاء می‌کنند، دیگران املاء می‌کنند و این هم می‌نویسد، قرآن می‌گوید عجیبه! تو که اصلاً از اوّل عمرت کتاب نخوانده‌ای و خط ننوشته‌ای، چطور اینها همینجور بی‌اساس می‌گویند که

« أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا»[[23]](#footnote-23)

بله آموزش دیده، اين شکی درش نیست، هر انسانی که کاری با مهارت انجام می‌دهد، آموزش دیده اما کجا؟ ما هم معتقدیم پیغمبر آموزش دیده تنها یک فرد امّی نمی‌تواند اینچنین مطالب عالیه را درک کند و اینچنین انحاء سخن را ایجاد کند این آموزش دیده امّا کجا؟ در مکتب

« عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»[[24]](#footnote-24)

در آن مکتب آموزش دیده

« عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»[[25]](#footnote-25) «علَّمَکَ ما لَم تکن تعلم»[[26]](#footnote-26)

 اون مکتب تعلیم الهی مکتب تعلیم شدیدٌ القوی. آنجا آموزش دیده، مکتب

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى اِن هُوَ الاَوحیّ یوحی مایَنطِقُ عَنِ الهَوی »[[27]](#footnote-27)

 نه در مکتب اهل کتاب به قول مشترکین گفتند به علمای یهود و نصارا مواجهه بوده و از آنها گرفته، علمای یهود و نصارا اولاً در مدینه بودند در مکه نبودند و ثانیاً اون ها چقدر داشته اند؟ مگر معلومات ‌شان چقدر بوده؟ که پیغمبر از آنها گرفته باشد. معلوماتشان با خرافات معلوماتشان با خرافه آمیخته بوده و قرآن کجا و آن معلوماتی که آنها داشتند کتاب تورات و انجیل معرف‌شان تازه اگر بنا بود از آنها یاد بگیرد جنگ نمی‌خواست که، این همه جنگ‌ها پیش‌آمده، رسول اکرم با یهود و نصارا جنگ‌ها داشته، اگر واقعاً آنها قادر بودند بر ایجاد چنین سخن، خب می‌آوردند با اینکه دارند اعلام می‌کند تا روز قیامت

« قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا »[[28]](#footnote-28)

 بگو تا روز قیامت هم جن و انس با هم دست به دست هم بدهند مانند این نخواهند توانست آورد، خب اگر آن‌ها یاد داده بودند چطور بود که در یاد دادن خودشان اسیر شدند، بیچاره شدند، او می‌گفت این قرآن من، هرکه می‌تواند مانند این یک سوره حتی به قدر یک سطر،

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»[[29]](#footnote-29)

یک سطر بیش نیست بتوانند مانند همین یک سطر بیاورند پس

«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ»[[30]](#footnote-30)

 این تصریف آیات یعنی قدرت بر ایجاد انحاء سخن با معانی عالیه، این یک صحنه امتحانی شد برای دو گروه دیگر گروه خبیث و طیب

 «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»[[31]](#footnote-31)

 گروه خبیث، خبث خودشان را ابراز کنند بگویند «دَرَسْتَ» گروه طیب هم تصدیق کنند و

 «وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [[32]](#footnote-32)

تبیین حقیقت، این صحنه‌ای شد برای امتحان آن‌ها، تصریف آیات، خداوند به رسول اکرم این قدرت داده که تا در مقابل این دو گروه ،امتحان بوجود بیاید آن‌ها اهل طیب نفسند را بهشت بروند آن‌ها که اهل خبث نفسند به راه جهنم بروند

« لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ »[[33]](#footnote-33) و لذا این آیه شریفه«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ »[[34]](#footnote-34)

 ما اینگونه آیات را تصریف می‌کنیم با بیانات مختلف انحاء سخن، با نشان دادن انحاء معانی «وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ» تا سرانجام این بشود گروهی بگویند تو درس خوانده­ای، درس یعنی فراگرفتن دیگه، تعلیم و تعلّم داشته‌ای

 «وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»[[35]](#footnote-35)

 امّا آن گروه آگاه اندیشمند متفکّر و محقّق آن‌ها بیان حقیقت بشود برایشان، حالا

« اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ »[[36]](#footnote-36)

حالا اونی که وظیفه داری تو تابع وحی باش، در بند گفتار مردم مباش، حالا مردم بگویند فراگرفته ،یاد گرفته ،از علمای یهود و نصارا ،آن‌ها که دیگران اهل حقّند از خدا، گرفتار حرف مردم نباش

«اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»[[37]](#footnote-37)

آنچه وحی شده از جانب خدا تابع همان وحی باش

« لَا إِلَهَ إِلَّا هو أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ.»[[38]](#footnote-38)

 با قاطعیت بگو من معبودی جز الله ندارم و فرمان مطاعی جز فرمان او ندارم «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»[[39]](#footnote-39) از مشرکین رو برگردان اعتنا به حرفشان نکن حالا اعراض کن از مشرکین، نه اين كه به حال خودشان رها کن ،هر کار خواستند. این منظور نیست، او وظیفه دارد تبلیغ کند دعوت کند آن‌ها را و اگر شرایط پیش آمد جهاد کند با آن‌ها «أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» [[40]](#footnote-40)

یعنی حرفشان در تو اثر نکند که حالا سستی درت پیدا بشود ضعفی مثلاً در اراده‌ات وکارت پیدا بشود وقعی به حرفشان نگذار،

«أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»[[41]](#footnote-41)

 اولاً سستی درت پیدا نشود و ثانیاً غصّه آن‌ها را نخور، آره پیغمبر غصّه می‌خورد

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا »[[42]](#footnote-42)

مثل اینکه می‌خواهی خودت را بکشی به رسول اکرم خطاب شده با همین لحن خطاب شده اینقدر ناراحتی از اینکه این مردم براه نمی‌آیند به جهنم می‌روند خود را به زحمت انداخته‌ای، مي خواي هلاک کنی خودت را، غصّه این‌ها را نخور. برای اینکه این‌ها با سوء اختیارشان دارند، راه می‌روند،

چاهست و راه دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

حالا

چندین چراغ دارد بیراه می‌رود بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش

غصّه این‌ها را نخور،

«أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»[[43]](#footnote-43)

 غصّه خدا را هم نخور خیال نکن که حالا خدا محکوم شد و ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها تاخت‌ و‌ تازی دارند، دین خدا از بین رفت نه اینجور نیست من خودم اگر می‌خواستم مشیّتم تعلّق بر این می‌گرفت که همه را جوری بسازم که نتوانند خطاکار بشوند می‌شد. همان قدرتی که فرشته را جوری ساخته که عقل دارد و عقلش گرفتار شهوت نیست حیوان را جوری ساخته که شهوت دارد شهوتش گرفتار عقل نیست او می‌توانست انسان را هم جوری بسازد مثل ملک، فرشته ،که شهوت درش نباشد بسازد مثل حیوان، که عقل درش نباشد نه خواسته انسان بسازد انسان نه فرشته است نه حیوان، انسان یعنی یک موجودی که

 «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»[[44]](#footnote-44)

هم دانه حکمت درش کاشته‌اند هم بذر شهوت درش پاشیده‌اند تا بتواند خود را با اختیار خود بسازد. ماهیت انسان اینه. انسان باید خودش موجود مختار باشد یعنی با اختیار خودش راه راست را کج برود راه بهشت و راه جهنم برود من اگر می‌خواستم جوری کنم که انسان‌ها مجبور بشوند دین را بپذیرند، می‌توانستم، ولی این دیگر انسان نبود نه من ‌خواستم انسانی بسازم مختار، با اراده و اختیار خودش کار کند

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ ما أشْرَکْوا »[[45]](#footnote-45)

اگر بنا بود که من بخواهم مشیّتم تعلق بگیرد که کسی مشرک نباشد تکویناً، خب می‌توانستم .کسی نتواند اصلاً به خطا برود نه در عقیده‌اش نه در فکرش نه در عملش، امّا این انسان نبود انسانی که مختار است و باید در صحنه امتحان و آزمایش قرار بگیرد و لذا آزاد است. هیچگونه اکراهی در کار نیست. اعراض از مشرکین کن غصّه آ‌نها را نخور، غصّه خدا را هم نخور

« وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»[[46]](#footnote-46)

اگر خدا می‌خواست، (همه به اجبار ایمان می‌آوردند،) و هیچ یک مشرک نمی‌شدند؛ و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده‌ایم؛ و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی.

ما تو را نه حفیظ مردم قرار داده‌ایم و نه وکیل، یعنی نخواستیم که تو اکراه کنی مردم را به دین، یعنی عقیده را اکراه کنیم نه، من خودم اینکار را نکردم خودم درباره مردم اکراه نکرده‌ام و تو را هم مأمور نکرده‌ام که اکراه کنی، مجبور کنی که مردم عقیده پیدا کنند نه، عقیده و اجبار نمی‌شود عقیده تعقل می‌خواهد، عقیده فکر می‌خواهد، وگرنه می‌شود محکمه تفتیش عقاید نصارا در قرون وسطی، کلیسا، پاپ‌ها چه بلا بر سر مردم آوردند قریب هزار سال قرون وسطی، محکمه تفتیش عقاید قرار داده بودند ،كه تفتیش عقیده‌ها می‌کردند هرکه عقیده­ي به مسیحیت ندارد این محکوم به اعدامست و محکوم به انواع ظلم‌ها و ستم‌ها، حتی دانشمندانی که نظریات علمی‌شان با مقررات مسیحیت ساختگی آن‌ها جور نبود می‌کشتند، اعدام می‌کردند، حبس می‌کردند، کسی حق نداشت یک نظر علمی اظهار کند که موافق با مسیحیت نباشد قصّه گالیله معروف است که نظرش این بود که کره زمین حرکت می‌کند ،عقیده علمی بود، آن‌ها می‌گفتند این عقیده با مقررّات مسیحیت جور نیست و حق نداری بگویی، به توبه‌اش وادار کردند که توبه کن که نه کره زمین حرکت نمی‌کند، او هم در توبه نوشت با توبه­ي گالیله زمین از حرکت باز نمی‌ماند بر فرض توبه کردم. حتی من در جایی خواندم که تعداد کسانی که در اثر همین محکمه تفتیش عقاید این‌ها سوزاندند زنده زنده آن‌ها را سوزاندند و یا اینکه در سیاهچال‌های زندان‌ها نابودشان کردند پنج میلیون نفر نوشته بودند این‌ها قربانی تفتیش محکمه تفتیش عقاید بودند که عقیده آزاد نیست، عقیده با اجبار و اکراه مسیحیت باشد این از افتخارات اسلام است که نشان می‌دهد

 «لا إِكراهَ فِي الدّين»[[47]](#footnote-47)

درباره دین اکراه و اجباري نیست. ما با تعقل کار داریم انسان‌های غیرمتعقل را ما چهارپا حساب می‌کنیم

 « إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»[[48]](#footnote-48)

بدترین چهارپاها در نزد خدا، انسان‌های بی‌خردند، انسان‌های کم‌عقلند، بی‌تفکّرند، ما انسان‌هایی لازم داریم که عاقل باشند، متفکّر باشند، متعقّل باشند، متاع خودمان را در بازار عقلا ما عرضه می‌کنیم نه در بازار جهّال و نه در بازار انسان‌های بی‌عقل، این افتخارات اسلام است. اکراهی در دین نیست آزادی مطلق در عقیده البته در بعد عقیده، در عقیده انسان آزاد است و لذا اقلیّت‌ها در تحت‌الحمایة حکومت اسلامی زندگی می‌کنند یهود و نصارا به عقاید خودشان هستند و در تحت حمایت حکومت اسلامی هستند ولی در مقام عمل بله در مقام عمل نظامات اجتماعی باید محفوظ بماند، دزد باید دستش بریده شود. زناکار در شرایطی سنگسار شود. محارب و مفسد فی‌الارض باید دست و پا بریده شود. این‌ها حقوق جزایی ست.قانون جزایی ست .قوانین جزایی با شرایط مختلفی در مقام عمل برای حفظ نظامات اجتماعی لازمه در بعد عقیده هست که اکراهی در کار نیست همه در عقیده آزادند .می‌توانند با تعقّل و تفکر دین خدا را بپذیرند و یا اگر هم نتوانستند بسیار خوب، نپذیرند امّا در مقام عمل نه، در مقام عمل امر به معروف داریم نهی از منکر داریم برای حفظ نظامات اجتماعی هم قوانین جزایی و کیفری هم داریم پس

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا. »[[49]](#footnote-49)

ما قرار ندادیم که تو حفیظ و وکیل باشی، حفیظ و وکیل یکی شاید فرقش این باشد اگر شما بخواهید یک مریضی را مثلاً از خوردن غذای مضرّ جلویش را بگیری و بگیم حفیظه، بخواهید مریض را بخوردن داروی نافع به آدم، می‌گیم وکیله، اگر وادار می‌کنید به خوردن داروی نافع، می‌گوییم وکیله، او را جلوگیری می‌کنی از خوردن غذای مضرّ می‌گيم حفیظه. پیغمبر نه حفیظه نه وکیله. یعنی نه مردم را با زور وادار می‌کند، با زور که برو نماز بخوان و نه با زور جلوی شراب‌خور را می‌گیرد که اگرخواست شراب بخورد او را بزند مثلاً، کورش کند، لالش کند، اینجور نیست نه حفیظه و نه وکیله. او فقط منذره، مبشّره، او انذار می‌کند، تبشیر می‌کند، بشارت می‌دهد انسان‌های خوب را به بهشت انذار می‌کند، انسان‌ بد را از جهنم .امّا در مقام عقیده آزاد است در مقام عمل هم تا آنجایی ‌که حفظ نظامات اجتماعی را مختل نکرده، بازم تو خانه­ي خودش آزاده. تو خانه خودش هم کسی گناه می‌کند مثلاً، حالا دیگران بروند متعرّض او بشوند؟! نه، اگر در نظامات اجتماعی اختلالی بوجود بیاورد، خب بله، آن‌جا باید قوانین کیفری اجرا بشود تا حفظ نظامات بشود پس «لا إِكراهَ فِي الدّين»[[50]](#footnote-50) کسی خیال نکند که نه جلو امر به معروف هم نیست نهی از منکر هم نیست و جلوی اختلال نظام را نمی‌توان گرفت این‌ها نیست در بعد عقیده آزاد است «و لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ»[[51]](#footnote-51) و آخرش هم دارد که شما که می‌خواهید با مردم مناظره کنید در عقاید هم، سَبّشان نکنید، دشنام ندهید

«لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»[[52]](#footnote-52)

بت‌ها را فحش ندهید چون مسلمان‌ها آنقدر ناراحت می‌شوند از دست بت‌پرست‌ها، بت‌پرستی کار جاهلانه و ظالمانه‌ای است و لذا فحش می‌دهند به بت‌ها فحش می‌دادند ،سبّشان می‌کردند آیه نازل شد که حق ندارید ولو بت‌پرستی جاهلانه است و ظالمانه است ،درسته ولی همان بت‌ها درنظر این بت‌پرست‌ها محترمند و کسی حق ندارد به مقدسات محترم یک جمعیتی هتک حرمت کند .

«لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»[[53]](#footnote-53)،« الَّذِينَ يَدْعُوا» یعنی بت‌ها، بت‌هایی را که این‌ها می‌پرستند شما سَبّشان نکنید چون شما اگه سبّ کنید آن‌ها برمی‌گردند الله را سبّ می‌کنند .

 « فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ »[[54]](#footnote-54) شما که بت‌ها را سبّ می‌کنید آن‌ها برمی‌گردند «فَيَسُبُّوا اللَّهَ» خدا را سبّ می‌کنند «عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ »[[55]](#footnote-55) یعنی ظالمانه و جاهلانه، خب بله، بت‌پرستی هم ظالمانه و هم جاهلانه است خب جهل است موجود «لا یَشعُر» را پرستیدن، ظلم است موجود ناشایستی را به‌جای شایسته نشاندن ،این ظلم است و از آن‌طرف خدا را هم سبّ کردن، ظلم است. خدا حقّ است و جمال مطلق و کمال مطلق است سَبّ او هم جاهلانه است، هم ظالمانه است. ولی شما باعث می‌شید چون بت‌ها را سبّ می‌کنید آن‌ها هم برمی‌گردند سبّ‌ الله می‌کنند پس اینکار را نکنید «لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»[[56]](#footnote-56) بت‌های آن‌ها را فحش ندهید «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» آن‌ها هم برمی‌گردند جاهلانه و ظالمانه نسبت به ساحت قدس خدا جسارت می‌کنند. این جمله را داریم در نهج‌البلاغه، که حضرت امیر علیه‌السلام در جنگ صفین دیدند که پیروانشان معاویه را و پیروانش را سبّ می‌کنند فرمود که «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ» من خوش ندارم که شما فحّاش باشید .زبانتان را به کلمات زشت و رکیک آلوده کنید! خوش ندارم دوست ندارم ،شما فحاش باشید،

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَوأنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ»[[57]](#footnote-57)

شما اینکار را بکنید اعمال آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنید کارهایی که انجام می‌دهند با خودشان تجزیه و تحلیل کنید. اینکار شما به این دلیل عقلی و قرآنی زشت است. اینکار باطل است ،کارشان را تجزیه و تحلیل کنید و فسادکار را نشانشان بدهید «وَ ذَکَرتُمْ حالَهُمْ» حالات آن‌ها را که دارند از که تبعیت می‌کنند با که دارند می‌جنگند روشن کنید ،از کسی که شما طرفداری می‌کنید دارای این صفات است آن کسی که با او می‌جنگید دارای این صفات است. برایشان روشن کنید، اگر اینجور باشد هم گفتارتان راست خواهد بود و هم حجّت تمام خواهد بود .پس «لَا تَسُبُّوا» ،البتّه این را بدانید که سبّ غیر از لعنه، لعنت غیر از سبّه. لعنت جایز است .قرآن پر از لعنت بر ظالمینه

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»[[58]](#footnote-58)

همانا لعنت خدا بر ظالمين است.

«لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»[[59]](#footnote-59)

انسان‌های کافر را خدا لعنت کرده، لعنت غیر از سبّه. فحش مي دانيم غیرلعنته. لعنت یعنی نفرین، ما نفرین می‌کنیم کسانی که مخالف حقّند. از رحمت خدا محروم باشند، لعنت اینه دیگه، لعنت یعنی محرومیّت از رحمت خدا، نفرینه. لعنت، فحش نیست. ما می‌فهمیم خیلی فرق است میان فحش و کلمات زشت و رکیک با لعنت کردن و نفرین کردن. پس لعنت درسته ،لعنت ،خود قرآن لعنت کرده کفّار را، منافقین را

« أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»[[60]](#footnote-60)

یعنی من منزجر هستم از این اعمالی که شما دارید و معبودهای شما، پس انزجار واظهار تنفّر مطلبیه و حقّه. باید هم باشد لعنت حقّه. ما لعنت می‌کنیم مخالفین را، لعنت می‌کنیم دشمنان علی و آل علی علیه‌السلام را، ما می‌گیم

 «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»[[61]](#footnote-61) «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»،

پس فرق بگذاریم میان لعنت و سبّ، سبّ را قرآن نهی می‌کند درعین حال همین قرآن لعن را تجویز می‌کند

 «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»[[62]](#footnote-62)

 که در همین آیه اجازه می‌دهد كه انسان‌هایی لعنت کنند آن کسانی را که ظالمند کسانی را که حقّ را تضعیف می‌کنند ،تحقیر می‌کند و پرده روی حقّ می‌کشند. پس آن‌ها فرق است بین سبّ و لعن، بله اگر چنانچه شما سبّ کنید آن‌ها خدا را سبّ می‌کنند حالا اینجا یک مطلبی به ذهن می‌آید که خب، مشرکین که خدا را قبول دارند چطور سبّ می‌کنند چون بت‌پرستان خدا را قبول دارند ،خالق می‌دانند دیگه، معبود نمی‌دانند بت‌ها را معبود می‌دانند

« وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»[[63]](#footnote-63)

آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند!» بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟!» منزه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند!

می‌گفتند ما می‌خواهیم بت‌ها را عبادت می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک کنند خدا را قبول دارند، الله را قبول دارند، معبود نمی‌دانند پس چطور خدا فرموده که، اگر شما بت‌ها را سبّ کنید آن‌ها هم خدا را سبّ می‌کنند وحال اینکه خدا را قبول دارند .ماکه به بت‌ها را سبّ می‌کنیم چون بت را باطل می‌دانیم. آن‌ها که الله را حقّ می‌دانند چطور سبّ می‌کنند .خب این معلوم است، چون غالباً عوام مردم خیلی دنبال حقّ که نیستند، یعنی آن‌ها از خودشان می‌خواهند دفاع کنند. خیلی که ناراحت بشوند فحش می‌دهند حتی آني که خودشان قبول دارند اون هم فحش می‌دهند که برای خودشان ثابت بشود چون گاهی در مناظرات آدم گیر می‌کند مثلاً به قول خودش می‌خواهد دفاع کند از حق و از امامان، کار می‌رسد به جای خودپرستی، چون من گفته‌ام قبول نمی‌کند داد می‌زند، برای خدا هم نیست ها برای خدا هم نیست و لذا کارهایی می‌کنند که خدا را قبول ندارد ،حرف‌هایی می‌زند که قبول ندارد ، به هم فحش میدن که من خداپرست هستم مثلاً شما بت‌پرست، با هم دعوا می‌کنند کارشان هم به فحش می‌رسد این برای اینه که نمی‌فهمند این از خودش دارد دفاع می‌کند نه از خدا، چون می‌خواهد حرف او را قبول نکرده داد می‌زند، نه اینکه چون حقّ را قبول نکرده، آلوسی صاحب تفسیر روح‌المعانی سنیّه . مفسّر سنّی است او نقل می‌کند: مي گه حالا من دیدم یا کسی دیده بود که يك سنّی با شیعه مباحثه می‌کرد در مسأله­ي خلافت و امامت، بعد اون سنّی دید که شیعه دارد عمر را سبّ می‌کند او هم بنا کرد، سبّ به علی کردن اون سنّی، کسی آن طرف بود گفت تو که علی را قبول داری كه . يعني بالاخره در ردیف چهارم قبول داري حداقلش دیگه، بعد از عثمان، او را خلیفه به حقّ می‌داني از خلفای راشدین، تو چرا سبّ می‌کنی؟ او اگر عمر را سبّ کرده تو چرا، او عمر را باطل می‌دانه شما چرا که حقّ را علی می‌دانی گفت: من می‌خواهم شیعه را بکوبم حالا کاری به علی ندارم، خواستم شیعه را بکوبم من علی را قبول دارم ولی چون من می‌دانم تنها چیزی که او را ناراحت می‌کند سبّ علیه و لذا می‌خواهم ناراحتش بکنم «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّی وَ اَتُوبُ اِلَیهِ» اگر من سبّ کردم علی را، حالا استغفار می‌کنم ، امّا منظورم این بود که شیعه را بکوبم ، حالا گاهی اینجور می‌شه، عوامانه گاهی مناظره پیش میاد این از خودش دارد دفاع می‌کند. برای اینکه خود را جلو بیفکند حتّی اونی که مقدّس را محترم می‌دارد او را هم سبّش می‌کند. و لذا پس شما سبّ بت‌ها نکنید

«لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[64]](#footnote-64)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند! اینچنین برای هر امّتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر می‌دهد).

بله این هم اشاره‌ای میکنم ،بقیه بماند، هر جمعیتی عمل خودشان را زیبا می‌دانند هر گروهی کار خودش را زیبا و آرایش شده می‌بیند و اونی که مقدّس می‌دارد، درنظرش زیبا جلوه کرده ، چون اینجوریه

«كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[65]](#footnote-65)

چون هر گروهی کار خود را زیبا می‌بیند و لذا نمی‌شود با سبّ و دشنام او را به راه آورد برای اینکه سبّ و دشنام بدتر راسخ‌ترش می‌کند در آن عقیده­ي باطلش؛ چون زیبا می‌بیند، شما بايد کاری کنید که او را از زیبایی بیفکنید ،کاری کنید درنظر او زشت جلوه بکند نه زیبا، مادامی که او درنظرش زیبا جلوه می‌کند با فحش دادن ممکن نیست شما را از او دلش را برکنید. باید شما کاری کنید که اون بفهمد که اشتباه می‌کند

«كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[66]](#footnote-66)

 ما برای هر گروهی عملشان را زیبا قرار داده‌ایم حالا ما قرار داده‌ایم یک نکته‌ای دارد که بعد خواهیم گفت، یعنی درنظر ما زیبا جلوه کرده و لذا شما وظیفه دارید که احقاق حقّ کنید، بیان کنید ،اگر هم نپذیرفتند

 «ثُمَّ إِلیَ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ»

بالاخره بازگشتن گاهی دارد، میعادگاهی دارد ،میقاتی دارند، روز قیامت به آن‌جا می‌رسند

«فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

 آنجا خداوند آگاهشان می‌کند که چگونه خطا رفته بودند .در دنیا خطاکاری آن‌ها را، با تحلیل عقلی بیان کنید ،با برهان و استلال بیان کنید، سبّ نکنید، دشنام ندهید و گفتیم لعن هم غیر از مسأله سبّه. سبّ و دشنام نسبت به مقدّسات یک گروهی در قرآن نهی شده و اونی که لازم است تحلیل عقلی {فایل صوتی قطع می‌شود}... و عترت طاهره به همه ما توفیق بهره‌برداری از معارف قرآن و عترت عنایت بفرمايد. (الهی آمین)، قلب‌های ما را به نور ایمان و یقین منور بسازد (الهی آمین)، توفیق عمل با خلوص نیت به همه ما عنابت بفرمايد (الهی آمین)، عواقب امور همه­ي ما را ختم به خیر بگردان(الهی آمین)، صلوات ختم بفرمایید.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

1. سوره انعام، آیات 105 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره انبیا – آیه 30 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره طه – آیه 55 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نحل – آیه 125 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. بحارالانوار – 71-292 [↑](#footnote-ref-7)
8. شعر دكتر شميّل [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. همان [↑](#footnote-ref-10)
11. همان [↑](#footnote-ref-11)
12. نهج البلاغه – حکمت 224 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره انعام – آیه 104 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره نجم – آیات 1 الي5 [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره نجم – آیات 1 الی 9 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره انعام - ـآیه 104 [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره انعام –آيه 104 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره نمل – آیه 14 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره انعام – آیه 104 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره عنکبوت – آیه 48 [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره فرقان – آیه 5 [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره فرقان – آیه 5 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره نجم – آیه 1 [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره نجم – آیه 1 [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره نساء آیه 113 [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره نجم.آيه 3-4 [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره اسراء - آیه 88 [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره کوثر - آیات 1 الی 3 [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره انعام – آیه 104 [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره انفال - آیه 37 [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره انعام –آيه 104 [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره انفال - آیه 37 [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره انعام - آیه 104 [↑](#footnote-ref-34)
35. همان [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره انعام - آیه 105 [↑](#footnote-ref-36)
37. همان [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره انعام - آیه 106 [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. همان [↑](#footnote-ref-40)
41. همان [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره کهف - آیه 6 [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره انعام - آیه 105 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره شمس - آیه 8 [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره یونس - آیه 99 [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره انعام –آيه 107 [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره بقره - آیه 256 [↑](#footnote-ref-47)
48. سوره انفال - آیه 22 [↑](#footnote-ref-48)
49. سوره انعام –آيه 107 [↑](#footnote-ref-49)
50. سوره بقره - آیه 256 [↑](#footnote-ref-50)
51. سوره انعام - آیه 108 [↑](#footnote-ref-51)
52. همان [↑](#footnote-ref-52)
53. همان [↑](#footnote-ref-53)
54. سوره انعام - آیه 108 [↑](#footnote-ref-54)
55. همان [↑](#footnote-ref-55)
56. همان [↑](#footnote-ref-56)
57. نهج‌البلاغه - خطبه 206 (بحارالانوار - جلد 32 - صفحه 561) [↑](#footnote-ref-57)
58. سوره هود - آیه 18 [↑](#footnote-ref-58)
59. سوره بقره - آیه 88 [↑](#footnote-ref-59)
60. سوره انبیاء - آیه 67 [↑](#footnote-ref-60)
61. زیارت عاشورا [↑](#footnote-ref-61)
62. سوره بقره - آیه 159 [↑](#footnote-ref-62)
63. سوره یونس - آیه 18 [↑](#footnote-ref-63)
64. سوره انعام - آیه 108 [↑](#footnote-ref-64)
65. همان [↑](#footnote-ref-65)
66. همان [↑](#footnote-ref-66)